

Harry Potter
And
Power of Mind

By Lord Martires

Chapter 22:
Unknown and Eagle

هری پاتر و قدرت ذهن

فصل ۲۲ : ناشناس و عقاب

نوشته ی لرد مارتیرس – مدیر وبلاگ سه داستان من

از وقتی ققنوس رفته بود چند روزی می گذشت . هری هم هنوز در حال تمرین بود ، چون مطمئن نبود توی این مدت بر قدرت و لدمورت اضافه شده یا نه .

هر روز هری نگاهی به بیرون از پنجره ی جادویی می انداخت تا شاید اثری از ققنوس بیابد اما چیزی نیافته بود . بنابراین فقط تمرین می کرد و هر از گاهی دوباره به بیرون از پنجره نگاه می کرد . کیت و کاتبرت هم در این روز ها با هم دوئل می کردند مثل رون و هرمیون . با این تفاوت که فیلی فشن تر بودند . حتی هری یک بار دیده بود کیت طلسمی با قدرت وحشت ناکی با طرف کاتبرت انداخته بود و کاتبرت نتوانسته بود آن را دفع کند و مملک به طرف دیوار پرت شده بود .

کیت این روز ها مرموز تر شده بود . سرش را یا با فشم به طرف کاتبرت می انداخت و یا داخل کتاب بود . هری دیگر طاقتش طاق

هری پاتر و قدرت ذهن

شده بود . می دونست که اگر از خودش پرسد فایده ای ندارد .
بنابراین به ذهن کیت نفوذ کرد .

(توجه قبلا گفته بود فط این طوری برای فاطراته الان هم طوی ذهن
کیتیم بنابراین با این فط این قسمت رو می نویسم)
من حساب ولدمورت رو می رسم . همین طور این دبوا جاسوس رو .
نمی فوام هری بفهمه که ماتبرت داره از ولدمورت نامه دریافت می
کنه . مطمئنا داره الان داره تمرین می کنه الان هم توی حال و هوای
ولدمورته بهتره بهوش چیزی نگم . اون بزار ببینم این طلسم چه طوره ؟
این تورنس دیگونس ارلانس . فوبه ! . بزار ببینم ... این طلسم باعث
می شود فاطرات و مستنکی به ذهن طلسم فوده بیاید . عالییه . هورا
این دفعه دیگه جوون مرگش می کنم ! کاش اون طلسم هری رو بلد
بودم که روی مرگفوارا انجام داد . اما بوم نمی گه . همین طوریش هم
بوم مشکوک هست . ولش کن فودم با همین طلسمایی که یاد گرفتم
حساب این دبوا رو می رسم . اوه هری داره به من نگاه می کنه بزار
ازش پرسم برای چی داره نگاه می کنه ؟

هری طاقت نیاورد و با یکی از قابلیت های جدید ذهنش در ذهن
کیت حرف زد :

- فکر کنم خودت بدونی ؟ نه کیت ؟

هری پاتر و قدرت ذهن

کیت با تعجبی به هری نگاه کرد تا حالا ندیده بود کسی در ذهنش حرف بزند کاملاً متعجب بود . می خواست از هری سوال کند که یاد حرف هری افتاد :

فکر کنم خودت بدونی ؟

پس او در این مدت در ذهن او بوده از این بابت خیلی ناراحت شد بنابراین خریدار زد :

- تو ... تو به چه چراتی اومدی ...

هری فقط به صورت فشمگین کیت لبفندی زد و در جواب گفت :

- ساکت باش کیت . فقط فکر کن .

و در ذهن کیت گفت :

- به حرفی که می زنی فکر کن .

کیت آرام نبود بنابراین ذهنی آشفته داشت . در ذهنش این خریدار ها می پیچید :

- از ذهن من برو بیرون ... من هر کاری بفوام می کنم ... نمی توانم ساکت باشم .

ناگهان کیت به صورت عجیبی آرام شد . همین طور ساکت . پیزی

نمی گذاشت او حرف بزند . و اون نگاه فشمگین هری بود . (هاه !

هری پاتر و قدرت ذهن

فیط شدین ! فخرای بد نکنید !) که همراه با اون فط نوری کیت
فورده بود .

کیت با تعجب به هری نگاه کرد فطی قرمز رنگ از پشم های فشمگین
هری خارج و به او فورده بود . ناگهان شروع به پرفش کرد . پنان تند
می پرفید که جایی را نمی دید وقتی پرفش قطع شد آن ها را جایی
بیابانی و فشک بودند .

کیت تعجبش بیشتر شد . گفت :

- چه طوری این کارو کردی ؟ ما کباییم ؟ این چه کاری بود که تو

کردی ؟ اون فطه چی بود ؟

کیت نمی داشت هری حرف بزنه فقط تند تند حرف می زد . دوباره
با اون فط نور ساکت شد و هری شروع به حرف زدن کرد .

- قبل از این که بفوام جوابتو بدوم تو باید جوابمو بدی . اون افکار

فبیث توی کله ی تو چی کار می کرد ؟

با گفتن این حرف فط رو قطع کرد .

کیت با تعجب به او فیره شد . انتظار ناراحتی هری رو نداشت . انتظار

داشت برای تحقیقش به او تبریک بگوید که حالا داشت به او می

گفت پرا این افکار اومده به ذهنت . کیت نگاه ناراحتی انداخت و

گفت :

هری پاتر و قدرت ذهن

- کاتبرت . موضوع اونه . ولدمورت برایش نامه فرستاده و گفته به ما پیوند . کاتبرت هم گفته قبوله . الان جاسوسی می کنه .

هری با تعجب به کیت فیره شد . زره ای دورغ رو نمی تونست در پشیم های او ببینه . من من کنان گفت :

- اما ... کاتبرت ... مطمئنی ؟

کیت به هری نگاه کرد تازه فهمید که هری اصلا فبر نداشته این مدت که کاتبرت جاسوسی می کرده ولدمورت فهمیده اسنیپ جاسوس اوناست و برای همین ولش کرده .

- بله . تازه اسنیپ به فاطر کاتبرت مرد . کاتبرت گفته بود که اسنیپ طرف ماست .

هری نمی خواست باور کنه . کاترت بفواد بر ضد اونا عمل کنه .

لغت پس موضوع جاودانه سازها رو هم می دونست . سریع گفت :

- رابع به جاودانه سازها هم چیزی گفته ؟

- نمی دونم . من فعلا چیزی ندیدم اما الان داره یک نامه می نویسه . می فواد با هدیگ بفرستش .

هری طوری ترس برش داشت که انگار به جریان برق وصلش کرده باشن می لرزید . به سرعت گفت :

- پس منتظر پی هستی ؟ بریم !

هری پاتر و قدرت ذهن

و تمرکز کرد و در قرارگاه ظاهر شد . به سرعت به طرف کاتبرت که در حال بستن نامه به پای هروینگ بود رفت و فریاد زد :

- نه ! این کارو نکن ! اکسپلیار موس !

کاتبرت فلج سلاح شد و دست محکم به هروینگ خورد هروینگ هم بال زد و به پرواز در اومد .

- وای هری چی کارش کنیم ؟

هری باید به سرعت فکر می کرد . ناگهان یادش اومد می تونه به زبان بغدا حرف بزنه بنابراین به زبان بغدا ها فریاد زد :

- هروینگ ! برگرد ! نرو !

اما فایده این نداشت .

- فایده ای نداره هری فکر نکنم بلد باشی به زبان بغدا حرف بزنی .

اکسیو بغدا !

هروینگ ناگهان بین هوا ایستاد و به سرعت به طرف دست کیت رفت و در آن بی حرکت ماند .

- اتفاقا بلدم اما ظاهر گوش نمی ده .

- بلدی ؟

این رو کیت با تعجب گفته بود .

ناگهان صدای بلند شدن کاتبرت اومد .

هری پاتر و قدرت ذهن

- آکسپلیارموس !

هری هواسش نبود و طلسم به او خورد اما به فواطر وجود شنل خورد و
چرخ که قبلا بهش داده بودن به کاتبرت برگشت . کاتبرت دفعش کرد
. اما این بار هری آماده بود . با سرعتی عجیب چندین طلسم به طرف
کاتبرت فرستاد . او هم بیهوش روی زمین افتاد .

- اوف ! شانس آوردم که خورد و چرخ بوم شنلشون رو داده بودن .
اوف ! لعنتی حق با تو بود . در ضمن آره بدم .

کیت نگاهی به هری انداخت و بعد پپ پپ نگاهی به کاتبرت
بیهوش انداخت . گفت :

- فوبه که این مسئله حل شد . فکر کنم هدیگ تحت طلسم فرمانه .
از کجا یاد گرفتی به زبان بغداد حرف بزنی ؟

- یه شیرینی از یک دوست فوب .

کیت نگاه مشکوکی انداخت و گفت :

- که این طور !

- اره .

- فب ولش کن . باید ار کاتبرت یه سوال هایی به پرسیم نه ؟

- اره .

هری پاتر و قدرت ذهن

- این گفتوگوی کوتاه صورت گرفت و هری قفسی دور کاتبرت ظاهر کرد . سپس کاتبرت رو به هوش آورد . بعد رو به او کرد و گفت :
- فب ؟ قفصیه چیه ؟ شنیدم جاسوسی ما رو برای ولدمورت رو می کنی نه ؟
- کاتبرت گیج بود . از کجا فهمیده بود . او کاملا کارش را بی نقص انجام داده بود . شار رامیس لعنتی پیزی گفته بود .
- به تو هیچ ربطی نداره پاتر !
- هری مثل کسی که داره به پیش ادب یاد می ده گفت :
- از کی تا حالا شدم پاتر ؟
- از همون اول عمرت یک پاتر آشغال بودی .
- کاتبرت این رو با تنفر گفته بود .
- فب فب فب . به نظرم بهتره ادب بشی .
- و یک طلسم دور قفس قرار داد . و قفس و کاتبرت غیب شدن .
- هری پوزفندی زد و گفت :
- توی بیابون فوش بگذره .
- کجا فرستادیش هری ؟

هری پاتر و قدرت ذهن

- یک بیابون بی اب و علف یه یک سالی اون جاست البته از نظر ما فقط سه روز اون جاست . اون جا همیشه در تشنگی و شنگی می سوزه . مطمئن باش ادب می شه . نمی تونه اون جا چادو کنه .
کمی مکث کرد و گفت :

- بعضی وقتا سفتکوشی مایع در دسره !

- اوه به نظرم فکشه یه سال زچر بکشه . از کی تا حالا یک همپین طلسم قدرت مندی رو یاد گرفتی ؟

- این طلسم خاصی نبود . اگر راهشو بلد باشی که کاتبرت بلده می تونه فیلی راحت اون جا زندگی کنه . اما زچر رو می کشه .

- بی رحم شدی هری !

این را گفت و خندید .

هری هم اخمی کرد و گفت :

- نه به بی رحمی ولدمورت . اما برای فیانتکار ها رحم لازم نیست .

و با ناراحتی به طرف تفتش رفت .

کیت با لحنی داری تاسف گفت :

- فب ، ببخشید .

- فواهش می کنم .

هری پاتر و قدرت ذهن

هری این را گفت و روی تفت دراز کشید . چندی نگزشته بود که فاکس همراه عقابی داخل قرارگاه او آمد . هری به سرعت به طرف فاکس دوید و متوجه شد عقاب زخمی هست . بنابراین با سرعت زخم را بست و حال عقاب رو خوب کرد . متعجب بود که چرا ققنوس با اشکش فوبش نکرده .

عقاب بایش را بلند کرد و نامه ای رو نشان هری داد . هری به سرعت نامه رو باز کرد و شروع به خواندنش کرد :

آقای پاتر عزیز

شما من رو نمی شناسید . اما من خودم رو معرفی نمی کنم . چون جان من در خطر است . فقط می توانم به شما بگویم جای شخصی را که جاودانه سازی از لرد سیاه در دست دارد را می دانم . اگر شما بتوانید از عقاب من مراقبت کنید من راز را فاش خواهم کرد و عقاب به شما نامه ای را که حاکی از جای ر.ا.ب است را به شما می دهد . در صورتی که زخم عقاب من که سال هاست از بین

هری پاتر و قدرت ذهن

نمی رود خوب بشه عقاب جای ر.ا.ب را خواهد گفت . امیدوارم
در کارتان موفق باشید .

مرگ بر لرد سیاه

ناشناس

روی نامه قطراتی از فون وجود داشت . هری نگاهی به عقاب کرد که
باید نجاتش می داد . اما چه طور ؟ مگه فوب نشده بود .

- اوه !

هری نگاهی به کیت که این را گفته بود کرد و متوجه فونی شد که روی
زمین ریفته شده بود . نگاهی به عقاب کرد .

دوباره از بال عقاب فون می پکید . گویی اصلا زفمش بسته نشده
بود . شاید اشک فاکس نتیجه می داد . رو به فاکس کرد و گفت :

- فاکس ؟ یک کم اشک . فقط یک کم .

فاکس نگاهی به هری کرد و بعد نگاهی به عقاب . ناگهان اشکی در
پشم های ققنوس جمع شد و شروع به پکیدن کرد آن هم روی زفم .
ناگهان نوری طلایی رنگ از بال عقاب برون آمد کم کم زفم بسته

شد .

هری پاتر و قدرت ذهن

عقاب بیهوش شد و روی زمین افتاد . هری هم به سرعت عقاب را با چادو بلند کرد و روی کاناپه گذاشت و وردی برای به هوش آوردنش فواند .

به آرامی چشم های عقاب باز شد و نگاهی به هری انداخت . ناگهان هری متوجه چیزی شد . هاله ای نقره ای رنگ دور عقاب بود . ناگهان عقاب بالش را باز کرد و نامه ای بیرون افتاد .

هری شیرجه زد و نامه رو قاپید . نامه رو باز کرد و کاغذی در آن یافت . به آرامی تای کاغذ رو باز کرد . دستش می لرزید . بالاخره کاملاً کاغذ باز شد و توانست نوشته ای که کل کاغذ را پوشانده بود را بفواند :

درسته ! من پشت سرت هستم !

هری با سرعت برگشت و عقاب را یافت . هیچ چیز خاصی نمی دید تا این که عقاب به بالا پرید و بال زنان به پرواز در آمد به سرعت پندین دور دور اتاق رو زد . و ناگهان روی زمین نشست . بالش رو باز

هری پاتر و قدرت ذهن

کرد . حالتی که گرفته بود مثل این بود که در حال تمرکز کردن بود . بعد
اتفاقی افتاد که هری انتظارش را هرگز نداشت .

پایان فصل بیست و دوم

یادداشت نویسنده : بفرشید که کوتاه بود اما مطمئن باشین فصل
طولانی ای در انتظارتون هست . ها ها ها !

www.Wizardingworld.ir

www.3books.sub.ir

Kapitan.Hadook@gmail.com